

ایشان باشیم. شرکت من در درس ایشان، سرتاسر خیر و برکت بود. من قریب سیزده - چهارده سال، در محضر ایشان بودم و خیلی آن جناب، به گردن من حق دارند و بنده، اکثر کتاب‌ها را در محضر ایشان خواندم.

تمام رسائل، مکاسب، کفایه، طهارت، خمس، حج و ارث جواهر را نزد ایشان خواندم. ایشان واقعاً مرد ذوالفنون بود. از جهت توسع در علوم، فرد نمونه و متفردی بود. مردی بود که در فقه، اصول، ادبیات، طب، ریاضیات، زبان، رجال، درایه، در قلم - به فارسی و عربی - در اخلاق و... واقعاً نمونه بود.

بنده، اکثر کتاب‌های درسی را خدمت آقای شعرانی خواندم، بعد متوجه شدم که ایشان در هیأت و ریاضیات نیز متبحرند. عرض حاجت کردیم. ایشان هم پذیرفتند و فرمودند: پنج‌شنبه و جمعه، هیأت و ریاضیات می‌خوانیم. سالیانی از هیأت فارسی قوشچی تا مجسطی و... را در محضر ایشان خواندم و حتی عمل به اسطرلاب و... را در محضر ایشان، کسب کردیم.

بنده مرحوم آقای قزوینی را نمی‌شناختم. ابتدا که به تهران رفتم، ایشان تهران نبودند و بعد از چندی تشریف آوردند. مرحوم آقای شعرانی فرمودند که آقای میرزا ابوالحسن قزوینی از قزوین به تهران، تشریف آورده‌اند. خوب است که درس‌هایتان را به نحوی تنظیم کنید که محضر ایشان را نیز ادراک کنید. مرحوم شعرانی، یک چنین معلم مری‌هم بود که پدروار، ما را به اساتید و درس و بحث معرفی می‌کردند. ما که به محضر شریف مرحوم قزوینی حضور یافتیم. آن جناب هم، در همان اوائل - تقریباً در هفته دوم - محبت فرمودند و یک روز بعد از درس، به من گفتند که شما بنشینید! حرفی با شما دارم. ایشان، از درس و بحث من سؤال کرد. من هم، درس‌ها و اساتیدم را به حضور ایشان معرفی کردم. ایشان بزرگواری فرمودند و دو درس اختصاصی، برای بنده گذاشتند. یکی مصباح‌الانس که صبح‌ها برای من می‌فرمودند و یکی هم، اجتهاد و تقلید در اصول که عصرها، داشتند. در این دو درس، من تنها بودم؛ اما دو درس دیگر اسفار و فقه عمومی بود و آقایانی شرکت می‌کردند و بنده در خدمت آن آقایان بودم.

خواستم که شرح فصوص قیصری و بعد از آن شفا را شروع کنم. مرحوم آقای شعرانی فرمودند که اگر جناب فاضل تونی

قبول کنند که این درس‌ها را برای شما بگویند، خیلی خوبست. من عرض کردم که اگر خدمت فلانی برویم، چطور است؟ (نام یک آقای را بردم) ایشان فرمودند: آن بزرگوار، در خارج خیلی حرف می‌داند؛ اما ملای کتابی نیست. طلبه، استاد کتابی می‌خواهد که مطلب را از کتاب برایش استنباط کند و آقای فاضل تونی، ملای کتابی است. ایشان (مرحوم شعرانی) فرمود: وقتی ما به سن شما در تهران بودیم، همین جناب فاضل تونی، از اساتید بنام اصفهان بودند و شما اگر بتوانید محضر ایشان را ادراک کنید، مغتنم است.

ما به توفیق خداوند مؤلف‌القلوب، خدمت ایشان رسیدیم و خداوند، قلب آن عالم جامع معقول و منقول را چنان نسبت به ما ملایم فرمود و الفت داد که پس از یکی دو بار که برای درس مراجعه کردم و نپذیرفتند، در دفعه سوم که دیدند من اصرار دارم، قبول کردند و بعد از شرح فصوص، شفا را خدمتشان شروع کردیم.

من شفا را خدمت سه نفر خواندم؛ اکثر آن را از کتاب نفس تا آخر آن خدمت استاد شعرانی خواندم و از ابتدا تا بحث نفس را خدمت مرحوم فاضل تونی و مرحوم آقا میرزا احمد آشتیانی که ایشان هم، جامع علوم عقلی و نقلی و بزرگ‌مرد علم و عمل بود که در تهران، قانون و طب می‌فرمودند. گرچه آقای قمشه‌ای و استاد شعرانی هم، قانون می‌فرمودند؛ اما معروف بود که آقای میرزا احمد آشتیانی، در قانون گفتن متفرد است. شفا را در خدمت آقای فاضل تونی، شروع کردیم. یک روز چهارشنبه بود و من سؤالاتی از ایشان کردم و دیدم جواب‌ها آن‌گونه دل‌نشین نیست. بنده هم چون ایشان استاد بودند، خودم را تخطئه می‌کردم که من خودم [به مطلب] نمی‌رسم. درس تمام شد و از محضرشان به خدمت آقای شعرانی رفتم. در آن مدت صبح، اول درس ایشان می‌آمدم و بعد به درس آقای شعرانی می‌رفتم.

من در محضر ایشان (مرحوم شعرانی) گفتم: من یک عرضی دارم که شاید گستاخی باشد. فرمودند: چیست؟ عرض کردم که مثل اینکه آقای فاضل تونی، از عهده شفا بر نمی‌آیند. امروز من سؤالاتی داشتم که جواب مناسب نمی‌فرمودند و حرف‌هایشان دل‌نشین نبود.

استاد، مشغول نوشتن بود و جوابی نفرمود. چند لحظه

